

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۱۴

اشارات و درون مایه‌های عرفانی در دیوان وفای فراهانی

فاطمه آگاه^۱

احمد رضا یلمه‌ها^۲

مریم محمودی^۳

چکیده:

وفای فراهانی از جمله شاعران سده دوازدهم است که آثار متعددی از خود به جا گذاشته است. یکی از آثار ناشناخته او دیوان اوست که مشتمل بر مضامین گوناگون حکمی، عرفانی، تعلیمی و اخلاقی است. بررسی دیوان این شاعر نشان می‌دهد که این شاعر توجه ویژه‌ای به شاعران سنتی ادب فارسی داشته است و از بین شاعران گذشته بیشترین اثرپذیری را از سعدی داشته است. آشنایی او با مضامین و اشارات عرفانی همانند آشنایی سعدی است که با مضامین، درون‌مایه‌ها و تعالیم عرفانی انس و الفت داشته است؛ هرچند نمی‌توان سعدی را یک شاعر عارف به حساب آورد. عشق به عنوان پررنگ‌ترین مضمون عرفانی در دیوان وفای فراهانی با جلوه‌های عاشقانه و معشوقانه بروز و نمود داشته است. این پژوهش بر آن است تا به اثرپذیری‌ها، نمونه‌ها و گونه‌های مختلف این اشارات در دیوان وفای فراهانی، شاعر ناشناخته دوره بازگشت اشاره کند.

کلید واژه‌ها:

وفای فراهانی، شعر کلاسیک، سعدی، غزل، عشق، مضامین عرفانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱ - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران.

^۲ - استاد تمام گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران. نویسنده مسئول:

ayalameha@yahoo.com

^۳ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران.

پیشگفتار

بر اثر آشفستگی اوضاع در پایان عهد صفوی، به ناچار علم و ادب در این دوران مهجور ماند. این امر سبب سرخوردگی شاعران و نویسندگان این دوره شد و بسیاری از آنان ایران را ترک کردند. اما در این میان شاعرانی بودند که به راهی غیر از ترک وطن می‌اندیشیدند. آذر بیگدلی، هاتف اصفهانی و صباحی کاشانی از جمله شاعرانی بودند که بر آن شدند به تتبع آثار قدما و افتقار شعر شاعران خراسان و عراق بازگردند. این اندیشه در اوایل عهد قاجار به صورت نوعی نهضت یا مکتب ادبی (بازگشت) درآمد. از جمله شاعرانی که در دوران مکتب بازگشت می‌زیسته است می‌توان از وفای فراهانی نام برد. «محمد حسین وفای فراهانی»، ادیب و شاعر متخلص به «وفا»، عموی قائم مقام اول و از سادات فراهان بود. او پس از کسب علوم متداول به شیراز رفت. در عهد لطفعلی خان زند می‌زیست و عهده‌دار منصب وزارت بود. وی با «عبدالرزاق دنبلی» مؤلف «نگارستان دارا» معاصر و معاصر بود. در نظم و نثر و فن سیاق تبحر داشت و در زمینه نظم، بیشتر به غزل‌سرایی متمایل بود. در کتاب شرح حال رجال ایران از وی سخن آمده است که در زمان محمد شاه قاجار با برادر خود به عتبات عالیات رفت، تا پایان عمر در آنجا ساکن شد و تا ۱۲۱۲ ق زنده بوده است. آثاری که از وفای فراهانی به جای مانده است: «مثنوی» بر وزن «هفت پیکر» نظامی و «دیوان شعر» که قریب چهار تا پنج هزار بیت است. مؤلف طرائق التحقیق، کتاب «تاریخ زندیه» را هم به او نسبت می‌دهد.

پیشینه پژوهش

در زمینه تأثیرپذیری و تقلید شاعران از پیشینیان، کارهای پژوهشی گران‌قدری از سوی محققان و استادان صاحب‌فن انجام پذیرفته است. مقالاتی نیز در زمینه تأثیرپذیری شاعران از سعدی همچون «تأثرات هم‌ام تبریزی از سعدی شیرازی» (رشید عیوضی) به نگارش درآمده است. اما تاکنون بر دیوان تازه‌یافته وفای فراهانی، به دلیل ناشناخته ماندن آن، پژوهشی از این دست انجام نشده است. در نوشتار پیش رو برای نخستین بار تأثیرگذاری سعدی شیرازی بر وفای فراهانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بحث و بررسی

مطالعه دیوان وفای فراهانی به‌طور برجسته‌ای یادآور غزلیات سعدی است. این فضای آشنا در زمینه‌های گوناگون مضامین، ترکیبات، صور خیال و وزن و قافیه و ردیف خودنمایی می‌کند.

۱- عشق

عشق عنصر مشترک تمامی غزل‌ها به‌شمار می‌آید، زیرا اساس غزل بر عشق استوار است. اما

آنچه سبب تفاوت غزل‌های شاعران گوناگون می‌شود، سیمایی است که شاعر از عشق در اشعار خود می‌نمایاند. «عشق در اصطلاح حکما و عرفای اسلامی-ایرانی میل طبیعی شدید است به آنچه مطبوع و لذت‌بخش طبع باشد... عشق در ادبیات فارسی غالباً همان هیجان و شوق جنسی مستمر و غلبه‌محبت نسبت به محبوب است که به حد وفور و مخصوصاً در غزل و همچنین در تغزل و تشبیب و گاه در سایر انواع شعر متداول است. گاه نیز عشق در معنای عارفانه آن به کار رفته است و این به‌خصوص در اشعار شاعرانی که به تصوف مایل بوده‌اند، دیده می‌شود. در هر حال و به هر معنی، عشق از مضامین بنیادین شعر فارسی است و بخش عظیمی از خیال‌پردازی‌ها و تصویرسازی‌های شاعرانه پیرامون این موضوع شکل گرفته است و ترکیبات و تعبیرات بی‌شمار از برای آن ساخته‌اند». (شریفی، ۱۳۹۰: ۱۰۱۳) «سعدی در همه عمر عاشقی شوریده و سوخته جان بود که با بیدلان جهان هم‌زبانی و همدلی نشان داده است. وی زبان گویای مشتاقان و شیفتگان محبت است و با نوش داروی سخنان دلپذیر خود بر خستگی خاطر آنان برهم نهاده و احوال گونه‌گون اشراق را با خامه توانا و سحرانگیز در دفتر ایام جاودانه نقش بسته است». (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۹)

عشق پررنگ‌ترین مضمونی است که می‌توان در اشعار بسیاری از شعرا مشاهده نمود، اما گروهی از شاعران بیش از سایرین و به صورت ویژه‌تری به مقوله گسترده عشق پرداخته‌اند. بدون تردید سعدی علیه الرحمه در زمینه پرداختن به عشق، گوی سبقت را از سایرین ربوده است. «سعدی در این هفتصد سال نه تنها معلم اخلاق بوده، بلکه معلم عشق هم بوده چون در زبان فارسی نخستین کسی است که با بیانی بی‌اندازه شیرین و لطیف تمام ظرائف و خفایای عاشقانه را در غزلیاتش گنجانده است. بطوریکه از زمانی که سعدی آمده، فارسی زبان و ایرانی، دید دیگری نسبت به عشق پیدا کرده‌اند. یعنی چشمشان باز شده که چگونه عشق‌ورزی کنند». (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۳۳۷)

وفای فراهانی از جمله شاعرانی است که تار و پود غزل‌های خود را با عشق بافته است، چنان‌که در دیوان وی، غزلی به چشم نمی‌خورد که در آن سخن از عشق به میان نیامده باشد. در واقع باید گفت پرداختن به مقوله عشق نه تنها در جای‌جای دیوان وفا به چشم می‌خورد، بلکه عشق، نقشی محوری و اساسی را در شعر وی بر عهده دارد، به‌طوری که اگر مسائل دیگری همچون پستی و بلندی‌های روزگار و دست تقدیر، اهمیت دانش، زهد و تقوا و... در شعر وی مشاهده می‌شود، در زیر سایه عشق قرار دارند. در واقع در جهان‌بینی وفا، همه چیز حول محور عشق معنا و مفهوم می‌یابند.

توجه ویژه به عشق در نظرگاه وفا، در بسامد بالای کاربرد واژه عشق در اشعارش نیز مشهود است. در دیوان وی تعبیر عشق، بیش از ۱۸۰ بار به کار رفته است. این عدد تنها مربوط به خود واژه

عشق است و تعبیر مشابه آن نیز به کرات در دیوان وفا دیده می‌شود. همچنین در برخی از غزلیات وی، تعبیر عشق بیش از ۶ یا ۷ بار به کار رفته و غزلی نیز مرّدف به کلمه عشق در دیوانش دارد.

داده به بیضا ضیاء شمسۀ ایوان عشق برده ز گوهر بها ریگ بیابان عشق (وفا: ۲۱۳)
همچنان شکر عشق می‌گویم که گرم دل بسوخت جان بناوخت (سعدی، ۱۳۷۷: ۲۵)

چنانکه از ابیات بالا پیداست وفا نیز همچون سعدی، عشق را با همه بلایا و رنج‌ها قدر می‌نهد. همان‌طور که پیشتر گفته شد، عشق در اندیشه سعدی از جایگاهی خاص و بسیار متعالی برخوردار است. سعدی عشق را وجه تمایز انسان از حیوان برمی‌شمارد و معتقد است انسانی که از گوهر عشق بی‌نصیب باشد، تفاوتی با حیوانات که تنها به خور و خواب و زاد و ولد مشغول هستند، ندارد. «اگرچه می‌توان عشق و احساسی نظیر آن را در میان حیوانات نیز مشاهده کرد اما باید به خاطر داشت که وابستگی آنها تا حدود زیادی از غرایز طبیعی‌شان سرچشمه می‌گیرد. آنچه در مسئله وجودی انسان جلب توجه می‌کند این است که منشأ اولیه عشق ورزی، غرایز حیوانی و خوی طبیعی است، اما انسان می‌تواند با گسترش توان فکری و قدرت منطق خود، به هماهنگی لازم با طبیعت برسد و خلق و خوی انسانی را به جای خصایلی که پیش از این تجربه کرده بود برگزیند». (فروم، ۱۳۸۸: ۲۷) از همین منظر می‌توان گفت؛ با عشق سالم و حقیقی است که انسان می‌تواند دوباره به احساس وحدت دست یابد و به نوعی پاسخگوی مسائل هستی خویش باشد.

گر آدمی صفتی سعدیا به عشق بمیر که مذهب حیوانست همچنین مردن (سعدی، ۱۳۷۷: ۳۷۶)
عشق آدمیتست، گر این ذوق در تو نیست همشرکتی به خوردن و خفتن دواب را (همان: ۸)

وفای فراهانی نیز چنین رویکردی دارد و در پاسخ به کسانی که او را نصیحت کرده و از عشق بازمی‌دارند، می‌گوید که عشق فصل بین انسان و حیوان است و انسانی که عاری از ودیعه گرانهای عشق باشد، تفاوتی با حیوانات ندارد.

وفا؛ چه منعم از غم عشق بتان کنی ناصح کسی که نیست درو شور عشق، حیوان است (وفا: ۶۰)

۲- جلوه‌های عشق

جلوه عشق در غزل عاشقانه به دو گونه متفاوت روی می‌نماید: جلوه عاشقانه و جلوه معشوقانه. در جلوه عاشقانه، محور کلام به نوعی گویای وضع عاشق است. عاشقی که از جان و دل، اظهار رنجوری و درماندگی، التهاب، اندوه، نیاز، اسارت، خاکساری و جانبازی می‌کند:

باران اشکم می‌رود، وز ابرم آتش می‌جهد

با پختگان گوی این سخن، سوزش نباشد خام را (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۴)
بسوخت سعدی در دوزخ فراق و هنوز طمع ز وعده دیدار بر نمی‌گیرد (همان: ۱۳۵)
وفا منم که ناله جانسوز دلخراش مرا دل شکسته و جان فکار شد باعث (وفا: ۱۰۸)
تا گذار دلم افتاد درین بند بلا ترک جان گفتم و یکباره دل از کف دادم (همان: ۲۵۱)

اما در جلوه معشوقانه، معشوق محور کلام محسوب می‌شود. معشوقی که در اوج تکبر، ناز، غرور، شادمانی زیبایی و کمال وصف می‌گردد و التفاتی به حال و روز عاشق ندارد:

ای روی دلارایت مجموعه زیبایی مجموع چه غم دارد، از من که پریشانم
(سعدی، ۱۳۷۷: ۳۳۰)

عجب از چشم تو دارم که شبانش تا روز خواب می‌گیرد و شهری ز غمت بیدارند
(همان: ۱۷۲)

دهر که پرورده هزاران صبیح چون تو نپرورده صبیحی ملیح
(وفا: ۱۱۰)

آن سرو خوش خرام چه خوش می‌رود به راه هر سو هزار دیده و دل محو یک نگاه
(همان: ۳۰۰)

وفای فراهانی همچون سعدی از هر دو جلوه عشق در غزلیات خود بهره برده است. گاهی حال و روز خود را به تصویر می‌کشد و گاهی به وصف زیبایی‌ها و طنازی‌های معشوق می‌پردازد.

۳- رسوایی و بدنامی عاشق

در بسیاری از غزل‌های عاشقانه، عاشقی با رسوایی و بدنامی درآمیخته است. حتی در بسیاری از این اشعار، نه تنها به بدنامی و رسوایی به چشم تبعات ناشی از عشق نگاه شده است، بلکه آن را از نتایج مثبت عشق دانسته و خوشنامی را بندی بر پای عاشق برشمرده‌اند.

در اشعار سعدی و وفای فراهانی نیز همین امر صادق است. چنانچه «در غزلیات سعدی، ۵۷ بار به رسوایی و بدنامی عاشق اشاره شده است». (نیازکار، ۱۳۹۰: ۱۲۳) و حتی در مرحله‌ای، عاشق دیگر نه تنها از شکستن نام و ننگ نمی‌هراسد بلکه عاشقانه، رسوایی و بدنامی را به جان می‌خرد.

نام و ننگ و دل دین گو برود چیست تا در نظر عاشق جانباز آید (سعدی، ۱۳۷۷: ۲۱۴)

عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را (همان: ۱۷)
به عشق مستی و رسوایی ام خوشست از آنک نکو نباشد با عشق زهد ورزیدن (همان: ۳۷۸)

وفا نیز همچون سعدی می‌اندیشد؛ پنهان نمودن عشق را سزاوار نمی‌داند و رسوایی را لازمهٔ عاشقی می‌داند.

ای که گفתי به حذر باش ز رسوایی عشق لازم عشق بتان شنت و رسوایی هست (وفا: ۱۰۳)
در عشق نکورویان باز این دل سودایی شد شهره به بدنامی، افسانه به رسوایی (همان: ۳۵۲)

۴- پندناپذیری عاشق

بیهوده و عبث بودن پند و اندرزهای عقل‌مدارانه در وادی عشق و عدم تأثیرپذیری و حتی توجه عاشق به این نصایح از مواردی است که در آثار ادبی بوده است و به طور اخص در غزل‌های عاشقانه نقشی اساسی دارد. ناصحان همواره سعی می‌کنند عاشق را از عشق ورزیدن به معشوق و پیروی از دل‌خوییش باز دارند و او را بر سر عقل آورند، غافل از این که عاشق دلباخته‌گوشی برای شنیدن ندارد. در میان غزلیات سعدی نیز به موارد متعددی از این نوع رویکرد برمی‌خوریم.

دیده از دیدار خویان برگرفتن مشکست هر که ما را این نصیحت می‌کند بی‌حاصلست (سعدی، ۱۳۷۷: ۶۱)
دانند عاقلان که مجانین عشق را پروای قول ناصح و پند ادیب نیست (همان: ۹۰)

در غزلیات وفای فراهانی نیز به نمونه‌های متعددی از این مطلب برمی‌خوریم که ناصحان را از نصیحت عشاق باز می‌دارد.

ز پند ما بگذر ناصحا که آن کش کار ز دست رفته چه سود از نصیحت و پند است (وفا: ۵۳)

کار دل دشوار و پند ناصحان بی‌حاصل است هر که را سوز غمی بر جان و دردی در دل است (همان: ۲۹)

پندناپذیری عاشق می‌تواند دلایل گوناگون و متعددی داشته باشد. عشقی که به جنون پهلو می‌زند، پندناپذیر است. فرد عاشق که حال و روزش به مجانین می‌ماند، گوشه‌گوشی برای شنیدن اندرز ندارد. «عشق از دیدگاه روانشناختی نوعی مرض و بیماری به حساب می‌آید که بر روح انسان عارض می‌شود. عشق موجب آشفتگی روانی اختلال در مغز و افکار و از دست دادن تعادل و به جنون دچار شدن روح عاشق می‌شود و به تبع آن عوارض جسمانی و لاغری روی زردی بی‌خوابی

اشارات و درون مایه‌های عرفانی در دیوان وفای فراهانی / ۱۲۳

و شدت ضربان قلب و نبض را به همراه دارد جالینوس پزشک یونان باستان می‌گوید: (همه امراض از بدن نشأت می‌گیرد و سپس به زور می‌رسد جز عشق آرزو می‌شود آنگاه به صد مجاورت بدن با روغن بدن را فرا می‌گیرد) (مدی، ۱۳۷۱: ۶۱) سعدی نیز در غزلیاتش مجنون بودن عاشق را به کرات مطرح نموده است.

چون دور غرض تو برانداخت رسم عقل ترسم که عشق در سر سعدی جنون شود (سعدی، ۱۳۷۷: ۲۰۴)

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را (همان: ۱۰)

وفا نیز همچون سعدی چنین دیدگاهی دارد.

جیب از جنون دریدم و دستم ز کار ماند دلتنگم و دریدن دامانم آرزوست (وفا: ۴۴)

زین پس ای دل، من و آوارگی دشت جنون کان پریچهره‌ام از دیده پری‌وار برفت (همان: ۹۸)

از دیگر دلایل پند ناپذیری عاشق این است که در نظرگاه عاشق، معشوق کمال مطلوب و نمونه کامل و متعالی زیبایی است. هرچند ناصحان وی را نصیحت می‌کنند او از معشوق روی برنمی‌تابد. در غزلیات سعدی و به پیروی از او در غزلیات وفا به وفور با چنین رویکردی مواجه هستیم که معشوق را کمال مطلق می‌دانند.

بسیار دیده‌ام درختان میوه‌دار زین به ندیدم که در بوستان توست (سعدی، ۱۳۷۷: ۴۸)

در گلستان گل زیباست فراوان لیکن کی گلی چون گل روی تو به زیبایی هست (وفا: ۱۰۳)

۵- ناکارآمدی و ناتوانی عقل در وادی عشق

ناتوانی عقل در وادی عشق، یکی از زمینه‌های اصلی غزلیات سعدی است. «مقابله عقل و عشق همانا مقابله دو نگرش و دو جریان نیرومند در تاریخ اندیشه بشر است. یکی فلسفه یا حکمت عملی و استدلالی که نسبت به ارسطو می‌رسد و دیگری فلسفه و حکمت عاشقانه شهودی و اشراقی که نسبت از افلاطون دارد.» (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۶۹۲) در غزلیات سعدی همواره عشق در مقابله با عقل پیروز بوده و عقل را تاب توان مقابله با آن نبوده است. بلای عشق، عقل را عاجزانه به درگاه عشق کشانده و او را تحت استیلای خویش درآورده است.

«تصویری را که سعدی در غزل‌های خویش از عقل به خوانندگان خود انتقال می‌دهد، تصویر موجودی عاقبت‌اندیش، مصلحت‌اندیش، توانمند و شایسته است که با تمامی اوصافش در برابر جادوی عشق، جز دعوی به بطلان نمی‌نماید و بس ناتوان است و سرسپرده شحنه‌ای است هیچ‌کاره.

مسکین هزار حجتی که عشق به آسانی دعوی اش را باطل می نماید». (نیازکار، ۱۳۹۰: ۱۷۳)

این دیدگاه در آثار بسیاری از شاعران دیگر نیز به چشم می خورد. به خصوص شاعران غزلسرا مانند وفای فراهانی که از پیروان خاص سعدی بوده اند، در مسیر این اندیشه گام برداشته و همواره عشق را بر عقل چیره دانسته اند.

سر انگشت تحیر بگزد عقل به دندان	چون تأمل کند این صورت انگشت نما را	(سعدی، ۱۳۷۷: ۵)
شوق را بر صبر قوت غالبست	عقل را با عشق دعوی باطلست	(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۰)
جنون را مژده ده کاندیشه عشق	به دارالملک دل بر عقل، فیروز	(وفا: ۱۸۵)
پادشه عقل را کاین همه فرمان برند	با همه فرماندهی است، گوش به فرمان عشق	(همان: ۲۱۳)

۶- خاکساری و رضایت

سعدی بی توجه به پیرامونش، در دنیای محبوب خود غرق شده است و شگفت آن که از شرایط موجود خشنود است و در عین اسارت و بندگی، خود را آزاد می بیند. دلیل این رضایت این است که «سعدی در توصیف همه زیبایی هایی که او را به وجد می آورد و یا اندوه بار فراق و جفایی که او را می آزارد، بیش از آنکه به ذات این زیبایی و اندوه توجه نماید به تأثیری می اندیشد که حاصل این پدیده هاست. به عبارت دیگر در غزلیات، شیخ بر آن است تا به جای بررسی پدیده ها، تأثیرات حاصل از آن را در وجود انسانی مورد تحلیل و تفسیر قرار دهد و به همین جهت نیز از بار ارزشی آنان به واسطه رابطه ای که با وجود انسانی می یابند و تأثیری که در این وجود می نهند، سخن بگوید. تسلیم، خاکساری و جان سپاری عاشق در برابر معشوق غالباً از همین امر نشأت می گیرد. یعنی عشق، عاشق را به مرتبه ای از نفی خود و اثبات محبوب می رساند که گذر از جان در برابر معشوق امری آسان و حتی در مواقعی از آرزوهای عاشق به حساب می آید». (نیازکار، ۱۳۹۰: ۱۰۱)

بیا که بر سر کویت بساط چهره ماست	به جای خاک که در زیر پایت افکنده است	(سعدی، ۱۳۷۷: ۵۰)
من از آن روز که در بند توام آزادم	پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم	(همان: ۲۹۲)
بندگان را نبود جز غم آزادی و من	پادشاهی کنم از بنده خویشم خوانی	(همان: ۵۰۶)

چنین تفکر و دیدگاهی از اشعار وفای فراهانی نیز دریافت می شود. وفا خود را خاکسار و جان-نثار دوست می داند، در دام او اسیر است، اما از این اسارت خشنود است و آزادی خود را در گرو این اسارت می بیند.

خاک پایت به دیده ارزانی	باد چون سمره سلیمانی	(وفا: ۳۱۹)
روشن شود چو دیده‌ام از خاک پای دوست	خاکم به سر چرا نکم جان فدای دوست	(همان: ۸۹)
طرفه دامیست که آزادی ازو ممکن نیست	گرچه کردست ز قید دو جهان آزادم	(همان: ۲۵۱)
بود اسیری دام تو عین آزادی	که بستگان کمندت ز قیدها رستند	(همان: ۱۲۵)

۷- عاشق‌کشی و سنگدلی معشوق

از بارزترین خصایص معشوق، عاشق‌کشی و سنگدلی است. جور و جفا و عاشق‌کشی معشوق، یکی از ویژگی‌های بارز غزلیات عاشقانه است. گویی جور و جفا و عاشق‌کشی با روح و جان معشوق سرشته شده است. در اکثر غزلیات عاشقانه و بطور اخص در غزلیات سعدی، معشوق از حال عاشق فارغ است و سخت‌ترین جور و جفاها را در حق عاشق روا داشته و ناز خود را همراه با جور و جفا به عاشق عرضه می‌دارد و در حالی که در اوج قدرت و شکوه به سر می‌برد، از عاشق دلباخته که جان و دل به او باخته دوری می‌جوید.

معشوق غزل سعدی و وفای فراهانی نیز از این قاعده عاشق‌کشی، مستثنی نیستند و علیرغم اینکه از وجودی لطیف و دلپذیر برخوردارند، اما طبیعتی جفاکار و عاشق‌کش داشته و دست در خون عاشق دلباخته دارند. «معشوق سعدی مقام والایی دارد که گاهی به معبود شعر عرفانی نزدیک می‌شود، اما در مجموع معشوق زمینی است». (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۱۶) «معشوق در غزلیات سعدی، هم بسیار والاست، هم ستمگر است، تا حدی که می‌تواند خونخوار باشد». (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۱۳۲)

«در غزلیات سعدی، ۸۰ مورد اشاره به جفاکاری معشوق دیده می‌شود». (نیازکار، ۱۳۹۰: ۱۲۴)

دست در خون عاشقان داری	حاجت تیغ برکشیدن نیست	(سعدی، ۱۳۷۷: ۹۹)
مجروح تیر عشق اگرش تیغ بر قفاست	چون می‌رود ز پیش تو چشم از قفا رود	(همان: ۱۹۶)
به تیغ می‌زد و می‌رفت و باز می‌نگریست	که ترک عشق نگفتی سزای خود دیدی	(همان: ۴۴۲)

۸- نظر بازی و جمال پرستی

سعدی همچون بسیاری دیگر از هم‌اندیشان خود معتقد است چشم ابزاری است تا زیبایی‌ها را ببیند و در پی آن به معرفت و کمال دست یابد. «جمال پرستی سعدی تنها به حسب زیبایی صورتی محبوب و به غایت لذت حسی و ستودن آن صورت نمی‌گیرد. یعنی مانند نظر بازی اش این مشاهده جمال و زیبایی باید راهی به سوی معرفت و بینش بر وی بگشاید... در باور معتقدان به

مکتب جمال پرستی همچون سعدی، به همه زیبایی‌ها باید عشق ورزید. این زیبایی در ظرف زمانی و مکانی خاصی نمی‌گنجد و محدود به نحله و مذهب خاصی نیز نمی‌باشد». (نیازکار، ۱۳۹۰: ۱۹۰)
در میان متون ادب فارسی، غزلیات سعدی در طرح بحث نظربازی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به طوری که این مقوله، بسامد چشمگیری در غزلیات وی دارد.

دیده را فایده آنست که دلبر ببیند ور نبیند چه بود فاده بینایی را؟ (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۷)
که گفت در رخ زیبا، نظر خطا باشد؟ خطا بود که نبینند روی زیبا را (همان: ۳)

وفای فراهانی نیز همچون الگوی شاعری خویش _سعدی_ از معتقدان به نظربازی است و دیده برتافتن عاشق از معشوق را امری ناصواب و محال برمی‌شمارد.

منع چشم از دیدن خوبان کم ناصح چرا؟ یا حیاتی تازه و عمری دگر بار آمدست (وفا: ۶۰)
نشاید گفت با یعقوب مشتاق که از دیدار یوسف دیده می‌پوش (همان: ۱۹۶)

به طور کلی نظر بازی از ملزومات عاشقی است؛ زیرا نظربازی عاشق را از خود می‌رهاند و نظر او را به ماورای خویش جلب می‌کند و او را از خود شیفتگی درمی‌آورد. همچنین باید پذیرفت که با چشم بسته نمی‌توان عاشق شد. این مقوله هم در عشق مجازی و هم در عشق حقیقی صادق است. اما کسانی هستند که از ترس لغزش و گرفتار شدن در دام زلف پری‌رویان، دیده فرو می‌بندند و سعدی ایشان را چنین وصف می‌کند:

بزرگی دیدم اندر کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی که باری بندی از دل برگشایی
بگفت آنجا پری‌رویان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند (سعدی، ۱۳۷۷: ۸۳)

۹- اهمیت سیرت زیبا

تردیدی نیست که سعدی از بزرگترین ستایشگران زیبایی است. اما باید توجه داشت زیبایی مد نظر سعدی و پیروش وفای فراهانی، تنها زیبایی ظاهری و صوری نیست و سیرت پاک و زیبا در منظر ایشان از اهمیت بسزایی برخوردار است، به گونه‌ای که انسان بی‌بهره از سیرت نیکو را همچون دیو می‌دانند.

نه هر که چشم و گوش و دهان دارد آدم است بس دیو را که صورت فرزند آدم است (سعدی، ۱۳۷۷: ۶۳)

هر دیوخوی را نتوان گفت کآدم است بسیار آدمیست که از دیو و دد کم است (وفا: ۵۹)

۱۰- وحدت مطلب یا ارتباط عمودی ابیات غزل

در میان بسیاری از غزلیات سعدی می‌توان وحدت مطلب یا ارتباط عرضی و طولی ابیات را یافت. دلیل پیدایش این ارتباط طولی این است که «در میان پدیده‌های ناهمگون و تخیل اندیشمندانه شاعر، ارتباط و پیوندی برای دستیابی به همان هدف و یا خواست غائی شاعر از پرداختن به یک غزل برقرار می‌گردد. بنابراین در ارتباط افقی و عمودی ابیات یک غزل در نهایت ارتباط معنایی خاصی را باز می‌یابیم که برخاسته از ایجاد تصاویر مختلف در ابیات است، یا پیروی و تبعیت کلام شاعر از اندیشه واحدی که در سرتاسر غزل مشهود است. این تصاویر و واژگان هر مایه‌ای از مفاهیم گوناگون معنوی و مادی را در برگیرند، در نهایت به گونه‌ای استدلالی و متعادل به سمت خواسته شاعر در سیر و حرکتند». (نیازکار، ۱۳۹۰: ۹۶)

از جمله غزل‌هایی که می‌توان وحدت مطلب را در آنها مشاهده نمود، غزل‌هایی است با مطلع‌های:

زاندازه بیرون تشنه‌ام، ساقی بیار آن آب را اول مرا سیراب کن، وانگه بده اصحاب را (سعدی، ۱۳۷۷: ۶)
روی تو خوش می‌نماید آینه ما کآینه پاکیزه است و روی تو زیبا (همان: ۲)

وفای فراهانی نیز در این شیوه از سعدی پیروی نموده است و غزل‌هایی دارد که میان ابیات آنها می‌توان ارتباط عمودی یافت. غزل‌هایی با مطلع‌های زیر از این دست هستند.

نه به ما یار بر سر کین است کینه‌اش رسم و جورش آیین است (وفا: ۵۱)
این طرفه نهال نخل طوبی است یا قامت یار سرو بالاست (همان: ۴۷)

چنانچه غزل ۵۱ با وصف کینه و جور یار آغاز می‌شود. در بیت‌های دوم و سوم یادآور می‌شود که این جور و ستم شیوه دیرین یار است و در حقیقت راهی برای ابراز دوستی اوست. شاعر در ادامه به بیان نظر یار در این مقوله می‌پردازد و می‌گوید از دید معشوق، این گونه کینه و جور رکنی از دین و قسمی از ناز و تمکین است. در بیت پایانی نیز از آنچه گفته شد، نتیجه‌گیری می‌کند و هر جوری را از سوی یار دلنشین می‌داند.

۱۱- وزن و قافیه و ردیف

وفا در چندین غزل از لحاظ وزن و قافیه و ردیف به استقبال سعدی رفته است. این شباهت‌ها در شعر وفا و سعدی، گاه چنان آشکار است که جای هیچ تردیدی در الگوبرداری وی از غزل

سعدی باقی نمی‌گذارد. ابیات ذیل از غزل‌های این دو شاعر است که علاوه بر مضمون کلی غزل‌ها و محتوای یکایک ابیات، در وزن و قافیه نیز یکسان هستند.

زهر از قبل تو نوشدارو	فحش از دهن تو طبیات است	(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۶)
دشنام ز لعل او درود است	تریاک زدست او نبات است	(وفا: ۴۸)
نه هر که چشم و گوش و دهان دارد آدم است	بس دیو را که صورت فرزند آدم است	(سعدی، ۱۳۷۷: ۶۳)
هر دیوخویی را نتوان گفت کآدم است	بسیار آدمیست که از دیو و دد کم است	(وفا: ۵۹)

ارادت وفای فراهانی به سعدی تا اندازه‌ای است که غزل آغازین دیوانش وزن و قافیه غزلی از سعدی را دارد.

وقتی دل سودایی می‌رفت به بستان‌ها	بی‌خویشتم کردی بوی گل و ریحان‌ها	(سعدی، ۱۳۷۷: ۲۱)
ای نام همایونت سردفتر دیوان‌ها	طغرای دل آرایت تاج سر عنوان‌ها	(وفا: ۱)

۱۲- صور خیال

وفای فراهانی علاوه بر عاریت گرفتن مضامین و اوزان و قوافی و....، در صور خیال به کار رفته در اشعارش نیز توجه ویژه‌ای به اشعار سعدی داشته است. البته تردیدی نیست که صورخیال غزلیات سعدی در بکارت و بداعت بر صور خیال غزل‌های وفای فراهانی که از مقلدان وی بوده، غالب است. چنان‌که ژرارد دونروال می‌گوید: «آن که برای نخستین بار روی خوب را به گل تشبیه کرد، شاعر است و دیگران مقلد او». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۰) اما آنچه قابل بحث است میزان توانایی وفای فراهانی در پیروی و تقلید از سعدی و کمیت الگوبرداری‌های وی است. در ادامه، نمونه‌هایی از وام‌گیری وفا از سعدی در زمینه صورخیال ذکر خواهد شد.

- تشبیه عشق و جنون به دشت و بیابان

تشبیه عشق و جنون و سودا به دشت و بیابان و همچنین تشبیه دشواری‌های مسیر صعب و جانفرسای عشق به سختی‌های جانکاه بیابان به کرات در اشعار سعدی و وفا مشاهده می‌شود. وجوه شباهت این تشبیه را می‌توان دشواری و صعب‌العبور بودن، گرما و سوزاندگی و همچنین وسعت و گستردگی عشق و بیابان برشمرد.

صید بیابان عشق چون بخورد تیر او	سر نتواند کشید پای ز زنجیر او	(سعدی، ۱۳۷۷: ۳۹۱)
خر نه منم تنها در بادیه سودا	عشق لب شیرینت بس شور برانگیزد	(همان: ۱۳۶)

اشارات و درون مایه‌های عرفانی در دیوان وفای فراهانی / ۱۲۹

سر در ره عشق تو نهادیم ولیکن	آید چه درین بادیه از بی‌سر و پایی	(وفا: ۳۶۱)
داده به بیضا ضیاء شمسه ایوان عشق	برده ز گوهر بها ریگ بیابان عشق	(همان: ۲۱۳)
زین پس ای دل، من و آوارگی دشت جنون	کان پریچهره‌ام از دیده پری‌وار برفت	(همان: ۹۸)

- تشبیه یار به بهار

در اشعار سعدی و وفا، به شواهد متعددی از تشبیه یار به فصل بهار برمی‌خوریم. زیبایی، طراوت، جان‌بخشی و... وجوه شباهت یار (معشوق) و بهار هستند.

گلا و تازه بهارا تویی که عارض تو	طراوت گل و بوی بهار من دارد	(سعدی، ۱۳۷۷: ۱۲۸)
باغ فردوسست گلبرگش نخوانم یا بهار	جان شیرینست خورشیدش نگویم یا قمر	(همان: ۲۲۲)
ای گل تو چه نوگلی که در باغ	روی تو بهار بی‌خزان است	(وفا: ۷۶)
در فصل نوبهار خزان کس نداد یاد	آه از بهار من که چو فصل خزان گذشت	(همان: ۵۷)

نتیجه‌گیری:

شاعران و نویسندگان فراوانی هستند که تحت تأثیر آثار و افکار سعدی قرار گرفته‌اند. وفای فراهانی نیز در میان شاعران پیش از خود، از سعدی بیش از هر شاعر دیگری تأثیر پذیرفته است. این تأثیرپذیری در سطوح گوناگون زبانی، ادبی و فکری قابل مشاهده است. نخستین و بیشترین تأثیرپذیری وفای فراهانی از سعدی مضامین و مفاهیم عاشقانه است که در شکل الفاظ و عبارات متشابه در غزلیات این دو شاعر خودنمایی می‌کند. به دلیل اهمیت عشق در اندیشه سعدی و تأثیرپذیری وفا از وی، مقوله گسترده عشق، در شعر وفا نیز بازتابی به غایت پررنگ دارد. چنانکه وفای فراهانی حتی در نمایش جلوه‌های عشق، سنگدلی معشوق، پندناپذیری عاشق، چیرگی عشق بر عقل، رسوایی عشق و خاکساری در برابر معشوق از سعدی الگوبرداری نموده است. وفا نیز همچون سعدی نظر بازی را لازمه عاشقی می‌داند و در عین حال صورت زیبای بدون سیرت نیک را پست‌تر از دیو و دد می‌خواند. در حالی که شاعری چیره‌دست چون حافظ در زمینه استقلال ابیات نوآوری کرد، وفای فراهانی همچنان پیروی از سعدی و ایجاد ارتباط طولی را در اشعار خود برگزید. در میان غزلیات وفا نیز همچون غزلیات سعدی می‌توان غزل‌هایی یافت که دارای ارتباط طولی و وحدت مطلب هستند. وفا در وزن و قافیه و ردیف نیز به استقبال سعدی رفته است و از بسیاری از تصاویر و صور خیال غزلیات سعدی برای زیبا نمودن اشعار خود بهره برده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۳)، چهار سخنگوی وجدان ایران، تهران: قطره. چ سوم.
- ۲- خرمشاهی، بهاءالدین، (۱۳۷۱)، حافظنامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۷)، کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، تهران: بهزاد.
- ۴- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۶)، گزینه غزلیات سعدی، به کوشش: خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
چ هفتم.
- ۵- شریفی، محمد، (۱۳۹۰)، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: معین. چ چهارم.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۰)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگه. چ چهاردهم.
- ۷- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی شعر، تهران: فردوس. چ دوم.
- ۸- فراهانی، وفا، (۱۰۱۲)، دیوان اشعار، نسخه خطی شماره ۱۱۵۰/۴۴، کتابخانه دانشگاه تهران.
- ۹- فروم، اریک، (۱۳۸۸)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه: سمیه سادات آل حسینی. تهران: جاجرمی.
- ۱۰- مدی، ارژنگ، (۱۳۷۱)، عشق در ادب فارسی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۱- نیازکار، فرح، (۱۳۹۰)، شرح غزلیات سعدی، تهران: هرمس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

"Mystical Indications and Themes in the Divan of Vafaye Farahani"

Fatemeh Agah, PhD Student, Persian Language and Literature Dept., Islamic Azad University, Dehaghan Branch, Dehaghan, Iran

Ahmadreza Yalameha, Professor, Persian Language and Literature Dept., Islamic Azad University, Dehaghan Branch, Dehaghan, Iran

Maryam Mahmoudi, Assistant Professor, Persian Language and Literature Dept., Islamic Azad University, Dehaghan Branch, Dehaghan, Iran

Abstract

Vafaye Farahani is one of the poets of the twelfth century, who has left many works. One of his unfamiliar works is his Divan, which includes various aspects of advisory, mystical, educational, and moral themes. The examination of this poet's Divan shows that he has paid special attention to the traditional poets of Persian literature and had been most impressed by Saadi's poets. His acquaintance with mystical themes and indications is like Sa'di's acquaintance with mystical contents, themes, and teachings. However, Sa'di cannot be considered a mystic poet. Love has emerged as the most striking mystical theme in the Divan of Vafaye Farahani with loving and romantic appearances. This research seeks to highlight the effectiveness, samples and various types of these indications in the Divan of Vafaye Farahani, an unknown poet of the return period.

Keywords: *Vafaye Farahani, classical poetry, sa'di, sonnet, love, mystical themes.*